

جایگاه ادبیات در جشنواره «یکی بود، یکی نبود»

فاریا شاکر

07-05-2008

برای دوستان خود بفرستید

چاپ کنید



زنده یاد هوشنگ گلشیری سالها پیش در پاسخ به این سؤال که "چرا می نویسیم؟" از جمله نوشت (نقل به مضمون): "می نویسیم تا فراموش نکنیم." شاید بتوان سؤال "چرا ادبیات می خوانیم؟" را نیز به همین ترتیب پاسخ داد: "ادبیات می خوانیم، تا فراموش نکنیم." چه چیزی را می خواهیم فراموش نکنیم؟ می خواهیم فراموش نکنیم که تنها نیستیم، که هنوز احساس می کنیم. ادبیات می خوانیم، زیرا می خواهیم رشته استواری که ما را به گذشته وصل می کند، برقرار و پیوسته باقی بماند. ادبیات می خوانیم تا آرزوها و رویاهایمان را از یاد نبریم. ادبیات می خوانیم تا از چشم دیگران به دنیا بنگریم.

به یاد آوردن، تذکار دادن و ایجاد استمرار از مهمترین کارکردهای ادبیات فارسی بوده اند. احساس هویت ملی در ایرانیان بیش از آنکه حاصل استقرار دولت ملی باشد، نتیجه قرار گرفتن در میدان جاذبه فرهنگ خاص بوده است. این حوزه فرهنگی زمانی از چین تا هند گسترده بود، به زبان فارسی در این قلمرو وسیع سخن گفته می شد و این زبان محمل بیان لطیف ترین و عمیق ترین جلوه های روح انسان بود. قطب نما و گنجینه ای بود برای سفر به قلمروهای نامکشوف روح. سلسله ها و حکومت ها می آمدند و می رفتند، ولی آنچه پابرجا و بی اعتنا به این جایجاییها باقی می ماند و حتی بارورتر و تنومندتر می شد، ادبیات فارسی بود. نقش ادبیات و زبان در ایران بسیار فراتر از نقش این دو عنصر در سایر سرزمینهاست. ادبیات فارسی حامل و واجد هویت ملی ایرانیان بوده است. مرزهای جغرافیایی و یا زمانی تعیین کننده این هویت نبوده و نیستند. استمرار این هویت به مدد پیام انسانی ای که همواره حامل آن بوده است، امکان پذیر شده است. منع ها و دخالت های اعمال شده از سوی حوزه های دینی یا سیاسی در هنرهای همچون نقاشی، رقص، موسیقی، ... بار این هنرها را هم بر دوش ادبیات فارسی گذاشته و به نوعی به غنای آن یاری رسانده است. ترنم و وجد موجود در شعر مولانا، نگارگری طبیعت در اشعار منوچهری و ... شاهدهایی هستند بر تقلا ادبیات برای پر کردن جای خالی این هنرهای ممنوعه. فراز و فرودها و کنشاکشهای روحی ایرانیان نمود آشکاری در ادبیات فارسی یافته اند. طلوعه آغاز دوران جدید را به وضوح می توان در ساده نویسی های قائم مقام فراهانی و یا دورتر در شعر نیما یافت.

ادبیات فارسی با جامعه ایران درهم تنیده شده است و به این اعتبار منعکس کننده حال و هوا و فراز و فرودهای این جامعه بوده است. علیرغم این درهم تنیدگی، جای ادبیات در جشنواره های فرهنگی هنری خالی بوده و روال معمول این بوده است که برنامه های ادبی در مجامع محدود عرضه شوند. این کمبود ما را بر آن داشت تا در جشنواره فرهنگی هنری "یکی بود، یکی نبود" که از تاریخ 17 تا 20 جولای در مرکز هاربرفرانت برگزار می شود، ارائه یک رشته برنامه های متنوع ادبی را وجهه همت خود کنیم. تفکر راهنما در تنظیم این برنامه به این قرار است:

- ارایه سخنرانی هایی در باب ادبیات اسطوره ای و ادبیات کلاسیک و ارتباط آنها با ادبیات معاصر ایران.



در این بخش دکتر حورا یآوری درباره اسطوره آرش سخن خواهد گفت. همچنین دکتر محمد استعلامی تحت عنوان "مولوی از زبان مولوی" با استفاده از شعر و کلام مولانا به تشریح پیام عرفانی او خواهد پرداخت.

- ارایه نمونه هایی از ادبیات شفاهی ایران. در این بخش جعفر والی هنرمند نام آور تئاتر ایران داستان رستم و سهراب را نقالی خواهد کرد.



همچنین آرین بلوی داستان گوی کانادایی داستان "زال و رودابه" از شاهنامه را به زبان انگلیسی بازگو خواهد کرد. پیروز یوسفیان با نواختن سنتور وی را همراهی می کند و یکی از مینیاتورهای استاد علیجان پور که با الهام از داستان "زال و رودابه" و برای نمایش در این مراسم کشیده شده است، نیز در برنامه به نمایش گذاشته خواهد شد.

- نمایاندن رابطه استوار ادبیات و سایر رشته های هنری. در این بخش دکتر مهدی تورج در باب بازتاب داستانهای کلاسیک ایرانی در نقاشی های مینیاتور سخن خواهد گفت.



همچنین ناصر تقوایی، کارگردان برجسته کشورمان در باره اقتباس ادبی در سینمای ایران سخنرانی خواهد کرد.



- ارایه نمونه هایی از ادبیات معاصر. در این بخش مهشید امیرشاهی نویسنده سرشناس ایرانی بخشی از داستانهای منتشر شده خود ("عروسی عباس خان" و "دده قدم خیر") را روخوانی خواهد کرد. وی همچنین قسمتهایی از داستان منتشر نشده "حدیث نفس مهر علیا" را نیز خواهد خواند و در گفتگویی پیرامون "طنز در ادبیات معاصر ایران" با فرشته مولوی شرکت خواهد کرد.

بیش از دوپست نفر از جوانان و دوستداران ایران به دور از مام وطن، دست اندرکار کاری شده اند، کارستان، که ریشه در عشق و علاقه به پیام انسانی ای دارد که ادبیات و فرهنگ ما در طول هزاره ها حامل و نگاهبان آن بوده اند. این عشق و علاقه چیز جدیدی نیست. ایرانیان همواره به کشور خود عشق می ورزیده اند. پژواک این دل بستگی عمیق را به وضوح می توان در نگاه ژرف کنت دوگوبینو، سفیر دولت فرانسه در دربار ناصری یافت، آنجا که می گوید: "ایرانیان خود را در کشورشان و کشور را در خودشان دوست دارند. آنان با بی اعتنایی به آمد و شد حکومت های گوناگون نظر می کنند، بی آنکه علاقه ای به یکی از حکومت هایی که از بالای سر آنها می گذرند، نشان دهند. بدینسان، آنان مردمانی عاری از حس وطن پرستی سیاسی به نظر می آیند، اما کشورگشاییها و چیره شدن ها، بی آنکه به فردیت ایرانی آسیبی برسانند، نیروی خود را از دست داده و نابود می شوند. به عبث، می توان بخشی از ایران را جدا یا سرزمین آن را تقسیم کرد؛ می توان نام ایران را از آن گرفت، ایران، ایران خواهد ماند و نخواهد مرد. ایران در نظر من، چونان سنگ خارا می است که موج های دریا آن را به اعماق رانده اند، انقلابات جوی آن را به خشکی انداخته، رودی آن را با خود برده و فرسوده کرده است؛ تیزی های آن را گرفته و خراش های بسیاری بر آن وارد کرده، اما سنگ خارا که پیوسته همانست که بود، اینک در وسط دره ای بایر آرمیده است. زمانی که اوضاع بر وفق مراد باشد، آن سنگ خارا گردش از سر خواهد گرفت. اهمیتی ندارد که کدام عنصر طبیعی پیروز شده یا چه حوادثی رخ داده باشد، تا زمانی که او از میان نرفته باشد، همان سنگ خارا خواهد بود و به جای نیرویی که بخواهد در درازای یک سده اندک آسیبی بر او وارد کند، او بر هزار نیروی مشابه چیره خواهد شد". (1)

1- برگرفته از "تأملی درباره ایران"، جلد نخست، نوشته دکتر جواد طباطبایی

About Us

Powered by: PHPCow.com